

نمایشنامه « دایناسورها »

نوشته : پژمان شاهوردی

آدمها:

رضا سبزی فروش میان سال با عینکی ته استکانی در چشم و کلاهی نخعی در سر
پهلون غلام جوان. با عینکی ته استکانی در چشم و پالتویی بلند

مکان: هر جایی که عده ایی گرد هم آیند

/ رضا سبزی فروش، بساط میوه و تره بار خود را جلوی خود ریخته و فریاد میزند. در جلوی آن همه چیز به چشم
میخورد. انواع میوه و سبزی و حتی سی دی های مختلف و همچنین کاغذ های که روی آنها نوشته: حراجی- تور
استانبول شیراز- باز کردن فاضلاب با دستگاه - مرغ آب نرزه- آب حوض خالی میکنیم و..... صدای او با یک بلند
گوی کوچک، توجه همه را به خود جلب میکند/

رضا سبزی فروش: به به به به به. حراجیه؛ جانمونی از این حراجی، شب شد و ارزان شد، خونه دار و بچه دار، زنبیل و
بردار و بیار. بیتر و بیر از این هندوانه. تور استانبول شیراز با اقامت توی بهترین هتل مشهد. سی دی قسمت آخر نقاب
آنالیا. حراجیه. بیا کلفس خورشتت رو ببر. به شرط چاقوه این خربزه ها. فاضلاب باز می کنیم. بدو جا نمونی. نرو اون
ور بازار بیا این ور بازار.

/ با لرزش و بیره موبایلش متوجه می شود تلفن همراهش در حال زنگ خوردن است.

رضا سبزی فروش: ای داد بی داد. آخه الان وقت زنگ زدن بود؟/ همانطور که بلند گو جلوی دهانش هست؛ جواب
گوشی را می دهد. /بله؟ دوباره چی شده خانوم؟ یک بار که بهت گفتم، یادم نرفته. خیالت راحت. /با تعجب/ ناخون
مصنوعی بخرم؟ مگه خودت ناخون نداری؟ آخه عزیز من از اون بلند تر که می شه ناخون گریه؟ آخه توی عروسی
کی نگاه ناخون تو می کنه؟ ای درد بگیری که لحظه از دستت آرامش ندارم. با تو نبودم خانوم با یکی از این
همکارام. باشه. /رو به مردم/ هندوانه دویست حراج. گفتم که با تو نیستم. آره توی اداره ام. باشه می خرم.

/ در این حین پهلون غلام با کوله ایی بردوش؛ به کنار رضا سبزی فروش می آید. او هم بلند گوی دستی به دست
دارد و فریاد میزند/

پهلون غلام: از نام خوش عیان شود بسم الله لا حول ولا قوت الا بالله/ رجز می خواند و فریاد میزند/ آی جماعتی
که منتظر موندیت تا پهلون غلام سر برسه. انتظار به سر رسید. پهلون غلام اومده تا چشمهای شما رو کنه چهار
تا. اونهایی که بچه ی کوچیک دارند. اونهایی که از هیجان می ترسند، این معرکه رو ترک کنند که ممکنه با دیدنش
تا یه عمر از ترس چشم روی هم نزارن. لابد می پرسید توی این جعبه چیه؟ هیچ کس نمی تونه حدس بزنه. چون

توی این جعبه یه اژدهای سه سره که تا حالا کسی به چشم ندیده. کله اش اندازه کله ی این آقااست/کسی از میان جمعیت را نشان می دهد/اما دمش اندازه ی این آقااست/کس دیگر را نشان می دهد/اما باید بگم که دماغش از دماغ این خانوم هم بزرگتره/کس دیگر/نه جادوه و نه جنبل/رضا سبزی فروش با عصبانیت به او خیره شده است/حالا اونهایی که دوست دارند از نزدیک این افعی رو ببینند ، تا من این سبد رو آماده می کنم دوست دارم یه جوانمرد دست کنه تو جیبش و چراغ اول این معرکه رو روشن کنه تا این پهلون شرمنده زن و بچه اش نشه.من یه دوران میزنم تا ببینم اول چراغ رو کی روشن می کنه.

رضاسبزی فروش: چی چی رو من یه دوران می زنم.انگار کوری و چشمات نمی بینه.اینجا محل بساط منه.برو یه جای دیگه دوران بزن و مردم و تلکه کن عمو.

پهلون غلام: محل بساط تو؟خانم ها و آقایون ببخشید یه مشکل کوچیک پیش اومده که قابل حله.جایی نریت و منتظر بمونید/رو به رضا/ببخشید شما؟

رضا سبزی فروش: آقا رضا.معروف به رضا سبزی فروش.

پهلون غلام: از آشنایتون خوشحام.بنده ام پهلون غلامم وهمونی که این مردم به خاطرش دور هم جمع شدن.
رضا سبزی فروش: یه هفته است که من میوه و سبزیشون رو میدم، اونوقت تو می گی به خاطر من اینجا جمع شدن؟

پهلون غلام: میدی که میدی.تو انگار سواد درست حسابی نداری؟

رضا سبزی فروش: اتفاقا دارم .خوبشم دارم.

پهلون غلام: اگه داشتی نمی اومدی جایی که من بیلُرد تبلیغ رو زدم ،بساطت رو عَلم کنی.

رضا سبزی فروش: بیلُرد تبلیغ؟کو کجا نصب کردی که من ندیدم؟

/پهلون غلام از کوله اش ،پارچه نوشته ایی را بیرون می آورد که روی آن نوشته است:همشهریان عزیز به زودی در این مکان پهلون غلام به هنرنمایی می پردازد/

پهلون غلام: بفرمایید اینم تبلیغ.

رضا سبزی فروش: /بلند بلند می خندد/اینجوری نصبش کردی؟توی کوله پستی؟

پهلون غلام: به فرموده ی شهردار محترم ،نصب هر گونه پلاکارد ،نیاز به پرداخت هزینه ی نصب داره، به همین خاطر بنده ،توی کیفم گذاشتمش که هزینه بر نباشه.

رضا سبزی فروش: برو بابا ،خدا روزیت رو جای دیگه حواله کنه.دیر اومدی لولو خوردش.

پهلون غلام: یعنی چی؟چی رو لو لو خورده؟

رضا سبزی فروش: یعنی اینکه ،همه جا به نوبت.درس کتاب دوم ابتدایی ،البته اگه مطالعه فرموده باشید.یعنی من زود تر اومدم.پس اینجا جای منه.به سلامت/شروع به فریاد کردن برای فروش اجناسش می کند/ حراجیه.بدو تا نبردنش.شب شد و ارزان شد.هندوانه مشهد.انار یزد.خربزه دزفول.تور کرج به کرمانشاه./با ویریه موبایلش متوجه

تماس می شود/ای داد بی داد. آخه الان چه وقت زنگ زدن بود؟ خروس بی محل./جواب می دهد/دیگه چی شده؟ نه خانم یادم نمی یره. چی؟ مژه ی مصنوعی؟ مگه خودت مژه نداری؟ سه سانتی باید باشه؟ حتما باید مثل خر شرک باشی؟ با تو نبودم. حالا از کجا برات مژه پیدا کنم؟ ای خدا نصلت رو منقرض کنه که عینه دایناسورها هر چی دنبالتون بگردن یه دوتونم پیدا نشه. با تو نبودم. با همکارمم. باشه میام. خدا فظ./به سمت پهلوان میرود/هی داری چه کار می کنی؟

پهلون غلام: دارم بساطم رو علم میکنم که این جماعت بیشتر از این چشم به راه نموند.

رضا سبزی فروش: ببین مرشد جون. اینجا کسی بساط علم میکنه که مستحق تر باشه. بفرما خوب نگاه کن/از جیش یک هزار تومنی بیرون می آورد/می بینی منم و همین هزار تومنی و هزار تا خورده فرمایش که هنوز انجامش ندادم و به سلامتی شما شبم دعوتم عروسی.

پهلون غلام: اگه تو اونقدر پول داری. من؛ همونشم ندارم. بیا بگرد. پُرش شیییش/می نشیند و بر سر میزند و بلند بلند گریه می کند

رضا سبزی فروش: چی شد؟ چرا گریه می کنی؟

پهلون غلام: از دست این دایناسور گریه می کنم.

رضا سبزی فروش: یعنی توی این جعبه دایناسوره؟

پهلون غلام: یه افعی اینجا دارم. یه دایناسور توی خونه. ای خدا نسلشون رو از روی زمین برداره که نه بو دارن نه خاصیت.

رضا سبزی فروش: خانومت؟

پهلون غلام: /فکر میکند که رضا؛ خانومش را دیده است. هراسان به این سو و آن سو می دود/کجاست؟ ها؟ ای وای خدا به دادم برسه. غلط کردم غلط کردم

رضا سبزی فروش: ترس خانومت اینجا نیست. منظورم این بود که منظورت خانومت بود؟

پهلون: از چی؟

رضا سبزی فروش: از دایناسور

پهلون غلام: خوب معلومه دیگه. ابته یه اسم دیگه ام داره.

رضا سبزی فروش: چی؟

پهلون غلام: جارو برقی. مثل یه جارو برقی نشسته توی خونه و قدرت مکشش رو زده رو ی هزار و شلنگش رو کرده توی من.

رضا سبزی فروش: توی کجات؟

پهلون غلام: خوب معلومه توی جیب من رو هی می کشه. واسه همین که من بد بخت به این روز افتادم و الان یک ریال توی جیبم نیست و افتادم به معرکه گیری/صدای تلفن همراهش به گوش میرسد/خودشه. خودشه./با

ترس/بله عزیزم. خوبی قربون اون صدای عسلیت؟بله. وایسادم اضافه کاری.خیالت راحت عزیزم.چی بخرم عزیزم.چسب دماغ؟برای چی؟ای حناق بگیری که مثل ور ور جادو هی فک میزنی.با تو نبودم عزیزم با یکی از دوستانم.چشم میخرم میارم خدمتت.قربونش برم. بای

رضا سبزی فروش: دایناسور بود؟

پهلون غلام: نخیر؛جاروبرقی بود.

رضا سبزی فروش: چی میخواست؟

پهلون غلام: هیچی گفت جارو رو روشن کردم پول ها رو بریز توی جیبیت تا بیلعمش.تا دیروز خرج عمل دماغش رو دادم. حالا هم، هر روز باید با چسب و آب میوه و کوفت و زهر مارهایی که سفارش میدی برم خونه.آخه یکی نبود به من بگه که نونت نبود آبت نبود که رفتی و با یه فیل که خورطومش سه متره ازدواج کردی که حالا هر روز مجبور باشی یه تیکه ازش بکنی و هنوزم که هنوزه دو متر اضافه داره.ملاحظه فرمودی؟وضع من خرابتر از اون چیزیه که بهش فکر کنی./رو به مردم/ آئی جونمردای این مجلس.یکی نیست اولین چراغ این مجلس رو روشن کنه.اگه داریت چهار تا پنج هزار تومنی.اگه کمتر داری دوتا ده هزار تومنی.اگه نداری یه بیست هزار تومنی بنداز توی این سبد؛تا این پهلون سراغ این افعی بره و درش بیاره بیرون.

/کسی به او کمک نمی کند رضا به بالای سرش میرود و دستش را به روی شانه اش میگذارد/

رضا سبزی فروش: میبینی؟همه وضعشون خرابه.دیگه کسی به کسی مفت و مجانی پول نمی ده.برو خدا روزیت رو جای دیگه بده.باروبندیت رو جمع کن و بزن به چاک تا ما به کاروکاسیمون برسیم/فریاد میزند/بدو حراجش کردیم.نرو اونور بازار بیا اونور بازار.هندوانه دامغانی دارم.جانمونی.آتیش زدم به مالم به خاطر عیالم.بیا سی دی نقاب آنالیا رو ببر و کیف کن.

پهلون غلام: چه کار داری می کنی؟تو که رفتی دوباره سر همون دایره اولت.یک بار که بهت گفتم.این جماعت اومدن که این مارو ببینندو به این پهلون بارکلا بگن.

رضا سبزی فروش: خودت که دیدی ،کسی سنار سی شی بهت کمک نکرد.می دونی چرا؟

چهلون غلام: چرا؟

رضا سبزی فروش: چون هر کدوم از این جماعت ،یه دایناسور خوش خط و خال توی خونه دارند و نیازی به دیدن مار بی خطر تو ندارند.

پهلون غلام: چرا نمی خوای بفهمی ،من به گرم این مردم برای معرکه ام نیاز دارم که این جوری دارم خودم رو جر می دم.بزار من این معرکم رو بگیرم و برم.بهت قول میدم دیگه از فردا اینجا بساط نکنم.

رضا سبزی فروش: تو فکر کردی فقط خودت گرفتار و محتاجی؟منم مفلسم که به این روز افتادم.خدا از باعث بانی اش نگزره که هر چی میکشم از اونه.

پهلون غلام: دایناسور؟؟؟؟

رضا سبزی فروش: بله که دایناسور

پهلون غلام: یعنی توام؟؟؟؟

رضا سبزی فروش: کجاش رو دیدی؟

پهلون غلام: اگه می خوام من بساطم رو جمع کنم.یه شرط داره

رضا سبزی فروش: چه شرطی؟

پهلون غلام: قصه ی دایناسورت رو برام بگی.اگه از قصه ی من دردناکتر بود.من می رم ودیگه ام پشت سرم رو نگاه نمی کنم.

رضا سبزی فروش: قول میدی؟

پهلون غلام: قول مردونه مردونه.

رضا سبزی فروش: حالا از کجاش شروع کنم؟

پهلون غلام: خوب معلومه.از اول اولش.

رضا سبزی فروش: اما-

پهلون غلام: لابد میخوای بگی برای تعریف کردنش به یه کمکی احتیاج دارم.خیالی نیست.خودم کمکت میکنم.برو که رفتیم.

رضا سبزی فروش: قبوله/نفس عمیق ی میکشد و برای تعریف کردن قصه اش آماده می شود/ماجرای ما از اون روزی شروع شد که نشسته بودیم توی خونه و داشتیم اخبار شبکه خبر رو از تلویزیون نگاه می کردیم.

/پهلون غلام در هیبت گویتده خبر و رضا سبزی فروش مشغول تماشای تلویزیون می باشد/

گوینده: به گزارشی که هم اینک به دستم رسید توجه کنید.دولت آقای-----طی جلسه ایی اضطراری تصمیم گرفت یارانه ها را حذف کند و پول آن را به خود مردم بدهد تا مردم زندگی خود را کنترل کنند.لازم به ذکر است که بعد از اجرای این طرح زیبا مردم خودشان باید پول آب و برق و گاز و نان را بدون یارانه بپردازند.در عوض دولت خدمتگذار هر ماه مبلغ چهل و پنج هزار تومان به هر نفر از خانوار ایرانی اهدا می کند.شایان ذکر است که از فردا ثبت نام یارانه ها در سراسر کشور آغاز میشود.

رضا سبزی فروش: خانوم.خانوم.مژده بده.

/پهلون غلام در نقش همسر او در می آید/

همسر: چی شده؟چی شده؟

رضا: شلوار من کجاست

همسر: خوب توی پاته

رضا: نه این.اون یکی که با هاش می رم اداره؟

همسر: می خوای چه کار؟توی این نصف شب؟

رضا: مشکلاتمون حل شد. الهی شکر.

همسر: مگه چی شده؟

رضا: دولت خدمت گزار قراه که بهمون پول بده. هر ماه نود هزار تومن بای من و تو یعنی دو ماهش می شه صد و هشتاد هزار تومن

همسر: یعنی همین جوری این پول رو می ده

رضا: گفته فقط یه کم درست مصرف کنید، همین.

همسر: همین؟ چه خوب. خدایا شکرت

رضا: شلوارم کجاست خانوم. گفته از فردا ثبت نام شروع میشه. باید همین حالا برم و جا بگیرم. برو شلوارم رو بیار.

همسر: تا تو شلوارت رو بپوشی دیر میشه، همین جوری برو.

/رضا میرود. پهلوان در پشت میزی می نشیند که ثبت نام یارانه را انجام میدهد. صف شلوغی از تماشاچیان درست کرده است/

رضا: /به یکی از تماشا چیان/ آقا صف چیه؟

مرد: می گن می خان بهمون رایانه بدن

رضا: یارانه یا رایانه؟ شما کی اومدین سر صف؟

مرد دیگر: دو ساعته

رضا: اما هنوز یه ساعت ار اعلام خبرش نمیگذره

مرد دیگر: ما زود تر از دولت خبر دار شدیم

مسیول ثبت: آقایون کا غذهاتون دستتون. یکی یکی بیایت جلو.

رضا: /به مسیول ثبت/ ببخشید آقا کی بهمون می دنش.

مسیول ثبت: خدا می دونه. شما فعلا اسم بنویس تا بعدا بهتون اعلام می کنیم.

رضا: دستتون درد نکنه. خدا خیرتون بده.

مسیول: یکی یکی بیایت جلووووو

/رضا ثبت نام می کند. برگشت به آینده. رضا خوشحال به خانه میرود. پهلوان در نقش همسر/

رضا: /خوشحال/ ریختنش خانوم. ریختنش.

همسر: چی رو؟

رضا: یارانه رو

همسر: الهی شکر. ببینم چقدری هست؟

رضا: هشتاد و پنج هزار تومن. ولی گفتن بیشتر هم میشه.

همسر: همونم خوبه/ تلفن همراهش را بیرون می آورد/

رضا: داری چه کار میکنی؟

همسر: هیس. /با تلفن /کتی جون سلام. آره دادنش. بعد از ظهر یه وقت برام بزار، میخام پیام موهام رو های لایت کنم. نه زیتونی دیگه دموده شده. باشه. اومدم ننداریم زیر دست اون شاگردت ها. قربونت. باشه میام.

رضا : چه کار کردی

همسر: زنگ زدم کتی جون برای آرایشگاه وقت گرفتم. میخام موهام رو های لایت کنم.

رضا: اما مگه تو اون هفته نرفتی آرایشگاه و موها تو قرمز نکردی.

همسر: اون مال وقتی بود که یارانه نداشتیم. از حالا به بعد هر هفته باید به روز باشم.

رضا: اما این پول برای آرایشگاه نیست برای -

همسر: برو بابا توام. حالا که دولت خدمتگزار لطف کرده ،شاه قلی نمی بخشه؟

رضا: اما این پول -

همسر: اما و اگر نداره. برو وان حموم رو پر آب کن که می خام برم حموم و بعد از اون باید آرایشگاه باشم.

رضا: انگار متوجه نیستی از این به بعد خودمون باید پول آب و برق رو بدیم.

همسر: تو چقدر ساده ای مرد. مگه تا حالا کی پول آب و برق رو میداده؟

رضا : چرا نمی خای بفهمی؟ از حالا به بعد -

همسر: سویچ؟

رضا: چی؟

همسر: میخام با اتووو برم

رضا: مگه آرایشگاه دوستت سر کوچه نیست.

همسر: خاک عالم. مردم چی می گن. همونم مونده بدون ماشین برم تا توی آرایشگاه برام بزم بگیرن و مسخرم

کنند. مگه من همون شبی که اومدی خواستگاری نگفتم که از مرد خسیس متنفرم.

رضا: اما اسم این خسیسی نیست. درست مصرف کرده.

همسر: این چیزا رو مامان جونت درست می ده درسته؟ یا اون خواهر بزرگت که مثل جوجه بیست پنج تومنی ،هی

در گوشت جیک جیک می کنه

رضا: اما منظور من این بود که -

همسر: تو که مامانت برات تصمیم می گیره، می رفتی و یه زن در شان خودتون می گرفتی. نه من که روی پول

بزرگ شدم.

رضا: اما منظور من اینه که این پول برای وقتی که قبض برق و آب و گاز می آد.

همسر: /فریاد/ای خدا.ای داد.ای بیداد.همسای ها شما به دادم برسید.نمی دونم از دست این و مادرش و اون خواهرش چه کار کنم.به من می گه برق روشن نکن.لباس شویی رو دیر دیر روشن کن.هر روز نرو توی وان حموم.شما به دادم برسید.کمک.....

/پهلون به نقش خود در می آید/

پهلون غلام: دردی بگیری زن که اینقدر جیغ داد می کنی.

رضا: حلا فهمیدی من بدبخت از دست این دایناسور چی می کشم؟

پهلون غلام: دایناسور ها دو نوعند.بعضی هاشون رام شدنن اند،بعضی هاشون هیچ وقت رام نمی شن و هی جفتک می ندازند.شانس تو همسرت از نوع دومه.برات آرزوی صبر می کنم.

رضا: از اون به بعد خرج ما به بهانه گرفتن یارانه صد برابر شد.از عمل دماغ گرفته تا لیپوساکشن صورت و پروتز لب تا مهمونی های هر شب و چراغونی کردن.....فقط میدونم به خاطر ندونم کاری این زن کارمن شده اینی که می بینی.تازه جالبش اینه که یه روز که خسته و کوفته رفتم خونه

/برگشت به گذشته.پهلون در نقش همسر در می آید.رضا وارد خانه می شود/

همسر: اومدی؟

رضا: سلام.چی شده؟

همسر: بیا /به او تعدا زیادی قبض می دهد/

رضا: اینا چی اند؟

همسر: قبض برق و آب و گاز و تلفن در ضمن سنگک هم شد سیصد تومن.

رضا: بده ببینم.روی هم چقدر شده؟/چشم هایش از حدقه بیرون میزند/چی؟؟؟؟

همسر: خودت رو زحمت نده.من قبلا حساب کردم.روی هم میشه هفتصد و پنجاه و سه هزار و پونصد تومن.

رضا: چی؟؟؟؟ولی حقوق من فقط چهار صد هزار تومنه.تازه اجاره خونه ام سه ماهه که عقب افتاده/

همسر: لابد اشتباه شده.در ضمن من چه کار کنم

رضا: تو چه کار کنی؟مگه هی بهت نگفتم درست استفاده کن.مگه نگفتم این پولها برای آرایش و دما

غ و لب و مژه و کتی و وان نیست؟

همسر: من چه کار کنم.می خاستی زن نگیری.هر که خربزه می خوره پای لرزشم می شینه

رضا: حالا من باید چه خاکی بریزم توی سرم؟

همسر: معلومه مثل همه مردها:آستین هات رو بالا بزن و برو اضافه کار

رضا: آخه خانوم من رییس اداره ام.چطوری هی برای خودم اضافه کاری بزنم؟

همسر: من چه می دونم.خوب برو دنبال یه کار دیگه

رضا: چه کاری؟اصلا کو کار؟

همسر: اگه تو مرد زندگی باشی خودت رو به آب و آتیش می زنی تا زنت توی آرامش باشه.

رضا: آخه من چه کار کنم؟

همسر: ای هوار ای داد ای بی داد به دادم برسید از دست این مرد. بیچارم کرده با اون مادرش و خواهرش. بچه ننه

تورو چه به زن خواستن؟

/بازگشت به حال. پهلوان به سمت بلند گوی خود میرود/

رضا: اینجوری بود که من به این حال و روز افتادم

همسر: حق با تواه. تو باید اینجا بساط کنی تا خرج دایناسورت رو دریاری. اصلا می دونی چیه منم میام کمکت.

/پهلون غلام به دور جمعیت می رود و فریاد می زند/

پهلون: حراجیه حراجی. بدو آتیش زدم به مالم به خاطر ایالم. هندوانه اردبيله. خربزه هرمزگان. به به به به. حراجیه

:جانمونی از این حراجی، شب شد و ارزان شد، خونه دار و بچه دار، زنبیل و بردار و بیار. بُر و ببر از این هندوانه. تور

استانبول شیراز با اقامت توی بهترین هتل مشهد. سی دی قسمت آخر نقاب آنالیا. حراجیه. بیا کلفس خورشت رو

ببر. به شرط چاقوه این خربزه ها. فاضلاب باز می کنیم. بدو جا نمونی. نرو اون ور بازار بیا این ور بازار.

رضا سبزی فروش: بدو بدو جا نمونی. آب حوض خالی می کنیم. /صدای موبایلش به گوش می رسد/ بر خرمگس

معرکه لعنت. /جواب می دهد/ دیگه چی شده خانم؟ چی؟ وسایلمون رو ریخته توی حیاط. ای داد بی داد. الان میام

پهلون: چی شده؟ چرا به دفعه پریشون شدی؟

رضا سبزی فروش: بدبخت شدم. کرایه خونم عقب افتاده. وسایلم رو ریخته توی کوچه/ کلا هش را از سرش بیرون

می آورد و ناراحت به روی زمین می نشیند/ ای داد بی داد از ایت همه بد بیاری. هی بهش گفتم زن. درست مصرف

کن. ولخرجی نکن. یارانه رو هی نرو از بانک بگیر و خرج آرا بیرات کن. بفرما. به روز سیاه نشستیم. دلت خنک شد؟

پهلون: /با تعجب به او می نگرد/ آقای رییس شما یید؟؟؟؟ شما اینجا چه کار میکنید؟

رضا سبزی فروش: شما؟/

پهلون: /او هم کلاهش را از سرش بیرون می آورد/ منم

رضا سبزی فروش: تویی سجادی؟ تو اینجا چه کار می کنی؟

پهلون: همون کاری که شما میکنید.

رضا سبزی فروش: یعنی توام؟

پهلون: آره. به مصیبت شما دچار شدم.

رضا سبزی فروش: برات که گفتم. از روی ناچاری اومدم اینجا. قول بده این موضوع مثل یه راز توی دلت باقی

بمونه

پهلون: شما هم قول بدیت. در ضمن نگران نباشید چون گودرزی و هرمزی هم دور میدون بساط کردن و دارن

فلافل می فروشن. اونم به صورت ناشناس

رضا سبزی فروش: یعنی زنهای اونهام؟؟؟؟

پهلون: زن نه دایناسور قربان.

رضا سبزی فروش: خدا به دادمون برسه. کاش قبل از اینکه بهمون پول می دادن یه کلاس توجیهی برای دایناسورها مون میزاشتن شاید اونوقت ما به این روز نمی افتادیم.

پهلون: دیگه برای این حرفا دیره.

رضا سبزی فروش: ای وای یادم رفت باید برم و وسایلم رو از توی خیابون جمع کنم. سجادی بی زحمت تو اینها رو، زیر قیمت حراج کن تا من برم و به بدبختیم برسم. /می رود/

پهلون: اما من.

رضا سبزی فروش: فردا برات مرخصی رد می کنم. خیالت راحت.

/در این حین، صدای موبایل پهلوان به گوش می رسد/

پهلون: بله. دوباره چی شد؟ چی؟ ریخته بیرون؟ چرا؟ مگه من کرایه خونه رو ندادم که به صاحب خونه بدی؟ ندادی؟ پس چه کارش کردی؟ ها؟ عمل دماغت؟ اما اون پول کرایه بود. خدا ازت نگزره دایناسور که همتون رو یه مار زده. باشه الان میام. /قطع می کند/ حالا اینا رو چه کار کنم. /به یکی از تماشاچیان/ آقا ببخشید این بلند گو رو بگیر و هی بگو حراجی حراجی. هر قیمتی که دادی دادی. من تا یه ساعت دیگه بر می گردم. /از جمعیت جدا می شود و غر غر کنان می رود. مرد در بلند گو فریاد میزند/

مرد: حراجیه. حراجیه. شب شد و ارزون شد. خونه دار و بچه دار زنبیل و بردار و بیار

پایان

پژمان شاهوردی